

متن پرسش

با سلام و ادب: در پاسخ به سوال ۳۵۶۶۹ با موضوع ما و نیست انگاری فرموده بودید: غفلت از ریشه نیست انگاری که همان غفلت از هستی است عملاً زندگی را همچنان سرد و بی‌روح نگه می‌دارد، زیرا با غفلت از «وجود» و فرورفتن در سوژکتیویته، انسان معیار حضور موجوداتی است که به وجود آمده اند و معیار به حضور نیامدن آن‌هایی است که به وجود نیامده‌اند. حال باید از خود پرسید آن انسان چگونه انسانی است که «وجود» برای او به به ظهور می‌آید؟ انسانی که دیگر آن انسان، انسانی نیست که حضور عالم غیب برایش معنا نداشته باشد؟ و آن انسان، انسانی نیست که در حصار آن چیزی باشد که تنها ظاهر است، و اتفاقاً آن انسان عین تعلق داشتن به اموری است که ظاهر و محسوس نیستند، به همان معنایی که عالمی دیگر نباید. این فرو رفتن در سوژکتیویته را متوجه نمی‌شوم. منظور حضرتعالی چیست؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: سوژکتیویته روح بشر جدید است بدین معنا که تنها می‌خواهد هرچه در درون خود احساس می‌کند را بپذیرد، آنهم درونی که هیچ ارتباطی با حقیقت ماوراء آنچه احساس می‌کند، نداشته باشد و معلوم است که چنین انسانی جواب ظرفیت اصیل خود را که می‌تواند حتی در جهان خود با حقایق آشنا شود؛ نداده است و این‌جا است که با نیست انگاری و احساس پوچی خود روبرو می‌شود. زیرا از درون خود شروع کرده است بدون آن‌که از طریق هستی خود با هست مطلق متصل شود. عرایضی تحت عنوان «برکات نظر در نسبت بین وجود نفس با صرف الوجود»
<https://lobolmizan.ir/sound/۶۸۰?mark=%D۸%B۵%D۸%B۱%D۹%۸۱> شده است خوب است که در این مورد به آن مباحث رجوع شود. موفق باشید